

درس یکصد و چهل و هشتم:

بحث در تقسیمات علم (1)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه گذشته تا حدودی عرض شد که در اینجا مرحوم حاجی می فرمایند: علم حضوری عبارت از حضور خود شیء پیش شیء است به این علم حضوری گفته می شود و این علمی که الآن می بینیم که ارتسام است مانند اینکه یک عرضی در آینه عارض شود و مرتسم شود این یکی از مراتب علم است اما علم واقعی عبارت از حضور الشیء عند الشیء است و این علم حضوری همان علمی است که سالک به واسطه حرکت و به واسطه تجرد تام نفسانی به آن می رسد؛ به علم حضوری رسیدن یعنی ذات خود را ادراک کردن یعنی دیگر هیچ صورتی را مرتسم در ذهن خودش نمی بیند بلکه تمام عالم و تمام وجود را پیش خودش حاضر و ناظر می بیند بلکه اصلاً خود را همان مشخص در وجود احساس می کند به طوری که **لا يَشُدُّ عَنْ حَيْطَةِ وُجُودِهِ شَيْءٌ**. این علم حضوری نسبت به همه اشياء می شود.

آنچه که ما الآن در ارتباطمان با اشياء داریم صور مرتسمه ای است که به خلاقیت نفس و به وزان معلوم بالعرض این معلوم بالذات پیدا شده حالا چرا معلوم بالذات است؟! به خاطر این است که ذات معلوم بالذات عبارت از علم است نه اینکه معلوم بالذات هم خودش معلوم بالعرض باشد والا تسلسل لازم می آید و اگر آن معلوم بالذات به واسطه یک علمی برای نفس مرتسم شود ما نقل کلام در آن علم می کنیم؛ یعنی علم، به این معلوم بالذات اطلاع پیدا کرده، به این صورت اطلاع پیدا کرده است، آن اطلاع چیست؟! خود همان علم است و ما نقل کلام در آن می کنیم.

پس اطلاع علم بر این معلوم؛ اطلاع نفس عبارت از نفس حضور آن معلوم در نفس است نه اینکه نفس بر این معلوم اطلاع پیدا کند بلکه خود نفس حضور این علم در نفس عبارت از علم حضوری است لذا شما خواهی نخواهی بعد از اطلاع از یک علمی خودتان را دگرگون می یابید؛ بخواهید یا نخواهید دگرگون می یابید. این غیر از این است که آن صورت را در ذهنتان بیاورید؛ یک وقت صورت را در ذهن می آورید، یک وقت این صورت را در ذهن بیاورید یا نیاورید می بینید تغییر حال برایتان پیدا شده است، تغییر کیفیت برایتان پیدا شده است مثلاً ذکر که می گوید خواهی نخواهی بعد از این ذکر می بینید که تغییری برایتان پیدا شده است. یا روزه ای می گیرید خواهی نخواهی می بینید موقع عصر تغییری برایتان پیدا شده است. این تغییر که برایتان پیدا شده است عبارت از حضور صور علمیه است که به واسطه تجرد نفسانی به واسطه روزه برای شما پیدا شده است که به آن تغییر، علم حضوری می گویند و این غیر از این است که من باب مثال یک صوری به عنوان حلول از عقل فعال به نفس ما حلول کند یا اینکه خود همان هم منشآت خود نفس باشد مانند دیدن صور ملائکه یا فرض کنید صور مثل برزخیه و امثال ذلک که انکشاف بر نفس پیدا می کند، - تمام اینها - نفس خود آن صورت

یک صورت ارتسامی است که در ذهن مرتسم می‌شود.

گرچه باز این به واسطه خلاقیت نفس است به وزان خارج، شما خیال نکنید که این خلاقیت نفس فقط اختصاص به همین عالم مُلک، فرش، کتاب، میز و دفتر دارد نه خیر، به وزان آن حقایقی که بر نفس طلوع می‌کند نفس می‌آید به آنها صورت می‌دهد پس این فقط اختصاص به این عالم ندارد همان‌طوری که شما در خواب، خواب شیر می‌بینید، خواب ماهی می‌بینید، خواب آب می‌بینید یا خواب چیزهای دیگر می‌بینید، ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ وقتی که آن حقیقت واقعی در نفس ظاهر می‌شود نفس می‌آید آن حقیقت را به یک صورت درمی‌آورد لذا می‌گوید که ﴿هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ﴾^۱ این تأویل همان رؤیا است یعنی حقیقتی که در آن موقع برای تو به صورت ماه و ستاره آمد آن حقیقت همین کرنش یازده نفر - برادران تو و پدر و مادرت - بوده است که خلاصه در آنجا عزیز مصر شده بود و [می‌گوید:] این تأویل همان خوابی بود که من دیدم.

بالآخره آنها هم خلاقیت نفس است از نظر خلاقیت هیچ فرقی نمی‌کند و در اینجا مطالبی هست که در عرفان نظری مطرح کرده‌اند. به هر جهت در اینجا حضور خود شیء که عبارت از معلوم بالذات است را علم می‌گویند و انسان به واسطه آن علم یعنی به واسطه رسیدن به حقیقت همه اشیاء و رسیدن به واقعیت آن اشیاء به آن علم حضوری می‌رسد یعنی دیگر تمام اشیاء پیش او حاضر هستند و جهلی نسبت به هیچ شیئی پیدا نمی‌کند در آنجا است که دیگر خود را اشیاء و اشیاء را خود می‌بیند اینجا همان‌جا است؛ اینجا همان مقام تجلی ذات است همان‌طوری که در ذات ... البته بعضی از حکما حتی علم پروردگار را قبل از خلقت اشیاء ارتسامی می‌دانند، بعضی‌ها گفته‌اند که قبل از اینکه خدا اشیاء را خلق کند یک کله‌ای داشت یک ذهنی داشت و این صورت‌ها قبلاً در آن کله‌اش وجود داشته‌اند، در ذهنش وجود داشته‌اند و خدا بر وزان آن صور قالب زده و بیرون داده است این‌طوری می‌دانند!

تلمیذ: شبیه اعیان ثابت.

استاد: بله شبیه به اعیان ثابت، حالا اعیان ثابت به نحو کلی است اما اینها به نحو جزئی و به نحو تشخص است. در هر صورت این مسئله خیلی واضح البطلان است.

تلمیذ: مثل همان کاری که ما معمولاً می‌کنیم.

استاد: بله آن صورتی که ذهن خلق کرده بر وزانش در خارج [ایجاد می‌کند] همه همین‌طور هستند

^۱ . سوره یوسف (۱۲) آیه ۴. افق وحی، ص ۳۲۴:

«زمانی که یوسف به پدرش عرض کرد: ای پدر، من در خواب دیدم که یازده ستاره و نیز خورشید و ماه در برابر من به سجده افتادند.»

بالآخره آن بنا و مهندس و معمار که می‌خواهد خانه بسازد قبلاً نقشه‌ای در ذهنش آورده است که مثلاً این را آنجا بگذارد، این را اینجا بگذارد، دست‌شویی را اینجا بسازد، حمام را آنجا بسازد.

ملانصرالدین داشت خانه می‌ساخت مدام این طرف و آن طرف می‌کرد و می‌گفت: خلاصه اینجا را چیز کنیم، اینجا اتاق باشد، آنجا فلان باشد همین‌طور که داشت فعالیت می‌کرد یک‌دفعه حدشی از او سر زد! گفت: الحمدلله جای مستراح و دست‌شویی فعلاً روشن شد! حالا به سراغ حمام و بقیه‌اش برویم!

اینها همین صوری است که قبلاً در ذهن هست و براساس آن صور این فعل و انفعالات و تحرکات انجام می‌شود اما [نسبت به] این صوری که برای ما هست دو مطلب در اینجا فرموده‌اند؛ یکی اینکه تمام اینها - خیالیات - خلاقیت نفس است و نفس می‌آید اینها را خلق و ابداع می‌کند و بعضی‌ها هم فرموده‌اند که نفس محل برای این صور است و قوای عاقله‌ای در این دنیا هستند که مفیض صور علی‌التفصیل هستند آنها این صور را در نفس وارد می‌کنند.

پس دو مبنا هست که هر کدام هم قائل دارد. این مبنا که خود آنها در نفس می‌آورند، خالی از وجه نیست گرچه ما در اینجا قائل به یک تلفیقی بین این دو قول هستیم و هر دو قول را صحیح می‌دانیم و بین این دو قول یک تلفیقی می‌کنیم و خلاقیت نفس را با آن افاضه عقول کلیه منافی نمی‌دانیم؛ افاضه عقول کلیه بر نفس، منافاتی با خلاقیت نفس ندارد بلکه آنها علت هستند و نفس انسان معلول است و خود همین معلول، علت برای خلاقیت این صور می‌شود.

این همان مطلبی است که بارها خدمتتان عرض کردم که برای تنازل نور وجود در قوالب امکانیه خواهی نخواهی باید سلسله عللی وجود داشته باشد و همان سلسله علل یکی پس از دیگری تنازل پیدا کنند تا به اینجا برسند. حالا آن سلسله علل گاهی اوقات به خود آن صورت ختم می‌شوند و گاهی اوقات از آن صورت تجاوز می‌کنند و به عالم مُلک و اعیان خارجی می‌رسند اینها دیگر سلسله مراتبی دارند که در آنجا هست.

حالا ایشان می‌فرمایند که علم در تمام اینها - حتی بنا بر اینکه ما این صور را مقبول بدانیم و نفس را برای این صور قابل بدانیم - هم علم حضوری است و علم حصولی نیست یعنی خود معلوم بالذات که آن صورت است عند النفس حاضر است نه اینکه آن صورت یک ارتباطی با نفس برقرار می‌کند یعنی نفس بر این صورت پیدا اطلاع می‌کند که در این صورت تسلسل لازم می‌آید، این‌طور نیست بلکه خود آن صورت در این نفس حاصل است و نفس این صورت را گرفته و در خودش جای داده و هضم کرده است و هیچ‌گونه دوگانگی و دورنگی و نفاق بین خودش و این صورت نمی‌بیند بلکه خود را این صورت می‌بیند و صورت را نفس می‌بیند. حالا ایشان می‌فرمایند: بر فرض که قائل شویم بر اینکه این صور «حال» هستند و «محل» نفس است در عین حال باز این علم، علم حضوری است. اگر قائل شویم که خود نفس، خلاق است اگر خود نفس خلاق

باشد و خود نفس فاعل باشد دیگر در این صورت باید به طریق اولیٰ قائل به حضوری بودن این صور در نفس شویم چون این علت است نسبت به معلول و معطی الشیء نمی تواند فاقد شیء باشد پس اولاً باید این فاعل خودش علی الإجمال واجد این صورت باشد بعد این صورت را به نحو تفصیل خلق کرده باشد. این را علم حضوری می گویند، این دیگر ضرورت است. این مطلبی است که در اینجا بود بعد صور دیگری را برای علم بیان می کنند و می گویند که یک علم فعلی داریم، علم انفعالی داریم، علم تفصیلی و اجمالی داریم. اینها دیگر روشن است.

و مِنْ تِلْكَ الْأَبْحَاثِ تَقْسِيمُهُ.
و هو حصولی کذا حضوری. فی الذاتِ أی فی العلمِ بالذاتِ ...^۱

از آن اباحت تقسیم علم است؛ علم حصولی است [همان گونه که] این علم حضوری فی الذات است یعنی در علم بالذات است ...

در علم بالذات وقتی که ذات عالم به ذات خودش می شود، نفس وقتی که عالم به ذات خودش می شود، عقل وقتی که عالم به ذات خودش می شود، می گویند: علم حضوری به ذات پیدا کرده است؛ نفس، علم حضوری پیدا کرده است. یعنی همین که شما خودتان را احساس می کنید همین حضور خود شما پیش خود شما است که نفس این حضور، علم است. چرا به این علم می گویند؟! به خاطر اینکه علم عبارت از شعور است؛ الآن این لیوان پیش ذات خودش حضور دارد این لیوان جدای از ذات خودش نیست ولی نمی گویند که عالم است، چرا عالم نمی گویند؟!

علم حضوری تمام اشیاء نسبت به خودشان

به خاطر اینکه شاعر نیست؛ شعور ندارد. البته به حسب ظاهر می گوئیم ولی اگر بخواهیم به حسب باطن بگوئیم؛ تمام اشیاء دارای علم هستند و همه اینها نسبت به خودشان علم حضوری دارند و به واسطه علم حضوری شعور دارند و این شعورشان موجب می شود که تمام اشیاء تسبیح گوی خداوند باشند - این بحث های دیگر است - اینها دارای حیات و قدرت هم هستند و به همین جهت تمام اینها در حال تسبیح هستند **كُلُّ مُسَبِّحَاتٍ بِأَمْرِهِ**.

فرق شعور تشریعی و تکوینی

این تسبیح حکایت از شعور می کند البته شعور تکوینی؛ چون یک شعور تشریعی است و یک شعور تکوینی است؛ در شعور تکوینی تمام اشیاء باهم شریک هستند حتی فاسق هم به شعور تکوینی خودش تسبیح

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۴۸۷.

ذات می‌کند. یزید هم به شعور تکوینی خودش تسبیح ذات می‌کند چون او از دایره وجود کنار نیست. بله، در مقام تشریع، تکلیف، مقام امر و نهی، امتثال و امثال ذلک دیگر بین مؤمن و کافر و فاسق فرق می‌افتد لذا در علم ذات به ذات می‌گویند: در آنجا شعور هست.

... ما أئ لیسَ الحضورُ أئ العلمَ الحضوری بِالْمَحْضُورِ خِلافاً لِلْمَشَائِنِ فَإِنَّهُمْ حَصَرُوا فِي عِلْمِ كُلِّ عَالَمٍ بِذَاتِهِ وَ حَصَرُوا الْعِلْمَ بِالْغَيْرِ بِالْحَصُولِي.^۱

... این علم حضوری محصور و محدود نیست بلکه در همه افراد و در همه اشیاء وجود دارد، خلافاً للمشائین که ایشان حصر کرده‌اند و فرمودند: هر عالمی علم به ذات پیدا کند و علم به غیر را علم حصولی دانسته‌اند.

برگشت تمام علوم به علم حضوری

و حتی اینکه شخصی علم به شیء دیگر پیدا کند، می‌گویند: این علم حصولی است اما بنا بر مکتب اشراقیین برگشت تمام علوم به علم حضوری هست این همان مبنای بسیار عالی است که اینها می‌فرمایند: برگشت تمام علوم حصولی ما به علم حضوری است یعنی تا شما وجدان نکنید، وجود غیر را احساس نکنید، وجود خودتان را احساس نکنید، حضور الشیء را پیش خودتان احساس نکنید، آن صورة الشیء پیش شما نخواهد آمد. شما ذات اشیاء را در پیش خودتان احساس می‌کنید بعد آن صورة الشیء پیش شما می‌آید.

البته این مطلب، مطلب بسیار دقیقی است که إن شاء الله تفصیلش را برای بعد می‌گذاریم. مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - هم در بدایه در یک جا و ظاهراً در نهاییه هم این مطلب را در یک جا به اشاره بیان کرده‌اند که چطور برگشت تمام علوم حصولی ما به علم حضوری است و بدون علم حضوری اصلاً معرفت پیدا نمی‌شود، اصلاً علم پیدا نمی‌شود، علم حصولی فقط یک ارتباط است اما اینکه شما این امر را در خارج احساس وجدان می‌کنید در صورتی است که شما حضور آن شیء را پیش خودتان احساس می‌کنید؛ پیش نفستان حضور آن شیء را احساس می‌کنید و الا صرف یک ارتباط موجب نمی‌شود که شما به یک شیء وجدان پیدا کنید، به یک شیء معرفت پیدا کنید، به یک شیء عرفان پیدا کنید، برگشت تمام عرفان به حضوری است.

علامت پیدایش عرفان واقعی

و لذا عرفان واقعی برای انسان آن وقتی پیدا می‌شود که انسان نسبت به پروردگار علم حضوری پیدا کند؛ ذات پروردگار را در خودش احساس و وجدان کند، آن علم حضوری است و الا الآن ما هم می‌دانیم خدایی هست.

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۴۸۷ و ۴۸۸.

تطابق علم حصولی با علم حضوری

هر شیء به هر اندازه که علم حضوری پیدا کند به همان اندازه علم حصولی پیدا می‌کند. علم حصولی و علم حضوری با همدیگر یَتطابقان هستند و همان‌طوری که علم حصولی دارای مراتب نقص و کمال هست مراتب علم حضوری هم تفاوت پیدا می‌کند. شما ممکن است یک شیء را ببینید که یک شَبَح است بعداً نزدیک‌تر بروید آن شَبَح دایره‌اش وسیع‌تر می‌شود و خصوصیاتش برای شما بهتر ظاهر می‌شود و می‌بینید که حیوان است و وقتی که نزدیک‌تر بروید می‌بینید که انسان است وقتی نزدیک‌تر بروید می‌بینید که فرزند خودتان هست پس همان‌طور که مراتب علم حصولی تفاوت پیدا می‌کند مراتب علم حضوری هم تفاوت پیدا می‌کند. حالا که می‌گوییم: شما علم حضوری پیدا کردید خیال نکنید واقعاً خود آن شیء با تمام مراتب کمال پیش شما حاضر است نه‌خیر این هم مراتب دارد **إلی ما لا یَتَنَاهی**؛ به هر مقدار از این مرتبه که شما احساس کنید، شخص را شناخته‌اید. من باب مثال کسی پیش آقا^۱ می‌آید و می‌نشیند، فقط ظاهری از آقا را احساس می‌کند و می‌گوید که آقا همین است شخص دیگر می‌آید می‌نشیند یک رتبه پایین‌تری را در وجود خودش احساس می‌کند و می‌گوید که پس آقا همین است اما آن کسی که می‌آید و می‌نشیند و تمام مراتب را احساس می‌کند ... البته هیچ‌کس وجود ندارد فقط خود امام زمان علیه‌السلام می‌فهمد که چه کسی بوده و چه بوده است!

به هر مرتبه‌ای که وجود ذاتی خود آن شخص را احساس کنید به همان مرتبه علم حصولی نسبت به این پیدا می‌کنید که پس «این»، «این» است. اینکه می‌گویید: پس این، این است یعنی این مقدار از این در شما رفته است و شما خبر ندارید. وقتی معرفت بیشتری پیدا می‌کنید می‌بینید که عجب! پس این، این است؛ یک مقدار اضافه‌تری الآن هست، یک مقدار بیشتر این روح نزدیک می‌شود ... لذا به هر مقداری که انسان نزدیک‌تر بشود، از ذات او در ذات انسان حضور پیدا می‌کند تا وقتی که انسان به مرحله حضور مطلق برسد که تمام اشیاء در وجود او هست؛ در اینجا دیگر مسائل نور اسپهبدیه پیش می‌آید، وجود منبسط پیش می‌آید، رفع تمام ماهیات پیش می‌آید.

این مباحثی که در آنجا هست و روایاتی هم البته داریم که حضرت می‌فرماید: جبرئیل را دیدم که یک پرش به شرق عالم، یک پرش به غرب عالم بود و تمام را گرفته بود.^۲ اینها همه در آنجایی است که تمام اینها وجود خود اشیاء و نفس خود آن اشیاء را در ذات خودشان احساس می‌کنند و چون در ذات خودش احساس می‌کند لذا دیگر قدرت بر مسائل دیگر پیش می‌آید وقتی که علم پیش بیاید قدرت هم پیش می‌آید دیگر آن

^۱. مقصود حضرت علامه آیه الله سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله باشد که در آن زمان در قید حیات بودند.

^۲. فضایل الأشهر الثلاثة (للصدوق)، ج ۱، ص ۱۲۷.

حیات و اینها پیش می‌آید. برگشت همه تصرفات و امثال ذلک به ذات خودش است. اینکه الآن یک ولی در شخصی تصرف می‌کند این طور نیست که آن شخص آنجا نشسته باشد و این یک دانه [کمی] انگولکش می‌کند بلکه او دارد تصرف در علم حضوری خودش می‌کند و این علم حضوری جدای از وجود آن شخص نیست لذا در او هم در خارج تغییر و اینها پیدا می‌شود.

کیفیت شق القمر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ماه اشاره می‌کند و آن را دو قسمت می‌کند^۱ پیغمبر اشاره به ماه درونی خودش می‌کند و آن را دو نصف می‌کند وقتی که دو نصف کرد آن وقت آن ماه که در خارج هست، دو نصف می‌شود.

وقتی که پیغمبر به درخت اشاره می‌کند و آن را جلو می‌آورد،^۲ آن درختی که در باطن خودش هست را جلو می‌آورد لذا آن درخت خارجی لا محال جلو می‌آید و هَلُمَّ جَرًّا این رشته سر دراز دارد! شما این را بگیر یعنی این مطلب را تأمل کنید تا إن شاء الله به آن مطالب عالی و راقی محیی الدین در فصوص و فتوحات خواهید رسید که می‌گویند: «العارف یَصْنَعُ أَوْ یَفْعَلُ بِهَمَّتِهِ»^۳ منظور از همت در آنجا چیست؟! همت عبارت از حضور اشیاء پیش او است که چون اشیاء پیش او حاضر هستند لذا او وقتی در خودش تصرف می‌کند تصرف در اشیاء پیدا می‌شود به واسطه یک ارتباط - به اصطلاح امروزی ها ارگانیک - تنگاتنگی که بین حضور ذات آنها در این نفس و عین خارجی آنها وجود دارد، در واقع این حلقه که تکان بخورد آن حلقه هم خواهی نخواهی تکان می‌خورد.

تلمیذ: یعنی وقتی که انسان یک چیز را می‌بیند اوّل در نفسش حضور پیدا کرده؟! استاد: بله، ببینید وقتی که انسان می‌خواهد یک چیزی را ببیند به واسطه همین آلات و به واسطه توجه نفس، این توجه نفس می‌آید آن ماهیت را در خودش می‌آورد و هم‌زمان با آوردن این ماهیت در خودش یک صورتی هم به وزان خارج برای این می‌آورد.

تلمیذ: رتبه کدام مقدم است؟

استاد: اوّل حضور مقدم است؛ اوّل به طرف او می‌رود، این طور نیست که اوّل صورت و یک نقشی بردارد بعد بگوید که حالا این نفس از چه حکایت می‌کند؟! حکایت از گوشت و استخوان و فلان در آن می‌کند. این طور نیست بلکه اوّل نفس با توجه باطنی - بدون اینکه خود ما بفهمیم - می‌رود خودش را به او می‌چسباند

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ الأمالی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲. نهج البلاغة، (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳. فصوص الحکم، ج ۲، ص ۸۱.

وقتی که خودش را به او چسباند آن وقت یک صورتی شروع می کند قلمی کردن، نقاشی کردن، چشم و گوش گذاشتن، حافظه و استعداد گذاشتن، مراتب کمال و معنوی برایش تراشیدن، اول آن توجهی که نفس دارد به آن شیء می کند، آن را به خودش می آورد؛ همین طور دائم می آورد مثلاً من که الآن توجه به این چیز کردم خود ماهیت این را آوردم و در ذات خودم قرار دادم، منتها این قدر این به هم چسبیده هست که وقتی می خواهم این را بیاورم صورت این را هم هم زمان می آورم. لذا فقط یک صورت تنها نیست اگر فقط یک صورت و یک عکس باشد این صورت عکس است. شما فرض کنید عکس این پارچ را روی کاغذ بکشید، آیا هیچ وقت می گوید که این پارچ است؟! نمی گوید، چون این عکس آن پارچ است ولی وقتی نگاه به این می کنید می گوید: پارچ است، بیا نگاه کن بین پارچ است. شما چه تفاوتی بین عکس این و نفس این می بینید که آن را عکس و این را خود شیء می بینید؟! من باب مثال چه تفاوتی بین عکس آقای شیخ فلانی [با خود او] می بینید؟! عکسی که مثلاً در جیب شما است آنها که [یکی را] خیلی دوست دارند عکس آن محبوب را همیشه در جیبشان می گذارند! داخل کیفشان می گذارند! حالا من نمی دانم شما در کیفتان عکس ایشان هست یا نه، ولی وقتی به آن نگاه می کنید ممکن است مآجش کنید [و بگویید که] به به عکس ایشان است ولی هیچ وقت با او حرف نمی زنید، چرا؟! چون این عکس جواب نمی دهد. نعوذ بالله هیچ وقت به او تف و لعنت نمی کنید چون هیچ وقت جواب نمی دهد هیچ وقت اشاره به او نمی کنید و اگر مطالبه ای هم از او دارید هیچ وقت از این عکس مطالبه نمی کنید بلکه این عکس را در جیبتان می گذارید و سراغ ایشان می روید. وقتی که ایشان را می بینید - اینکه اگر او این عکس است فرض کنید که حالا یک عکس قدی هم باشد چه فرق می کند خب این عکس، عکس است - چه حالی برای شما در دیدن عکس و دیدن خود آن شخص پیدا می شود؟! [این حال باهم فرق دارد] چرا؟! به خاطر این است که این را در وجود خودتان می یابید بعد با او یک معامله ای انجام می دهید که با آن عکس انجام نداده اید، یک ارتباطی با این برقرار می کنید که با آن عکس آن ارتباط برقرار نیست. این را علم حضوری می گوئیم.

تلمیذ: قبل از اینکه این شخص را ببینیم نفس دنبال این شخص می آید، بعد مثلاً دیده می شود یا اینکه نه، همان طوری که اشیاء خارجی را می بیند ...

استاد: نه، هم زمان باهم است. توجه نفس یک وقتی کامل است یک وقت هم ناقص است. آیا دیده اید مرتاض ها وقتی که می خواهند عملی را انجام بدهند ذهنشان را متمرکز می کنند؟! با این تمرکز ذهن دارد چه کار می کند؟! آن را در خودش می کشاند مثلاً وقتی می خواهد مار را در تسخیر خودش در بیاورد، فکر می کند، فکر می کند، خودش را جمع می کند؛ این جمع کردن یعنی نفس آن مار را در خودش می آورد وقتی که نفس مار آمد آن موقع شروع به تصرف کردن می کند. این طور نیست که [همین طور] نگاه کند مثل نگاهی که ما به این پشتی

می‌کنیم، نه این نفس مار هنوز در نفس این نیامده تا بخواهد تصرف کند لذا نمی‌تواند تصرف کند. اینکه مرتاض خودش را جمع می‌کند و در خودش فرو می‌رود در واقع دارد آن را در خودش می‌آورد همان‌طور که شما الآن آن‌قدر علم حضوری به اشیاء و افعال و کردار و خودتان دارید مثل این افعال که دستتان را تکان می‌دهید، پایتان را تکان می‌دهید، بلند می‌شوید، می‌نشینید، می‌خواهید. چرا؟! به‌خاطر تسلط تام ذات بر ذات، به‌خاطر این علم حضوری، حضور ذات عندالذات آن‌قدر قوی است که دیگر نیازی به فکر کردن ندارد بلکه خودتان انجام می‌دهید اما اگر بخواهید چنین تصرفی نسبت به غیر کنید باید چه کار کنید؟! باید همان‌طوری که بر خودتان تسلط دارید بر نفس او هم تسلط داشته باشید؛ «بر نفس او تسلط داشته داشتن» یعنی تسلط بر خودتان.

اللهم صل علی محمد و آل محمد